



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۵/۲۲



حامد ابراهیمی

# شعری از خلیلی بزرگ

ادبیات

تلمیح در دیوان اشعار خلیل الله خلیلی



[hamedfalah's Official](#)

Hamed Ebrahimkhil  
۲۰۱۵

February ۱۶، ۲۰۱۵

ادبیات فارسی، تلمیح در دیوان خلیل الله خلیلی، زندگی استاد خلیل الله خلیلی، شعری از خلیلی  
قسمت اول

## مقدمه

به داغ نامرادی سوختم، ای اشک! طوفانی

به تنگ آمد دلم زین زندگی، ای مرگ جولانی

آن شراره عشقی که برق آن هزاران خورشید تابان را در این بحر بیکران افروخته و چراغ های ماه و انجم را در شبستان آسمان ادبیات روشن ساخته و آن شعله آسمان که صد هزاران خرمن گردون و قافله ادبیات را مجذوب خود ساخته و ادبا را در فضای بی انتهای عالم حیران و سرگردان می گرداند، دل های همه را در عین حیرت چنگ می زند، و به منزل مقصود رهنمایی میکند. و آن اشراق لاهوتی که سینه های خاصان را روشن تر از ماه گردانید که برق جهان سوز آن از کدام افق طلوع کرده است و چیست؟

او همان فرزند دوران پرتلهاب و پرحادثه، بزرگ مردی از شرق به نام استاد خلیلی است. این شاعر بزرگ فرازهایی را در دوران زندگی هشتاد ساله خود تجربه نمود که باعث رشد افکار و ماندگار شدن وی شده است. استاد خلیلی شاعری به انزوا خزیده و دور از سیاست و اجتماع نبود، و همیشه فردی بود در درون جامعه و مسلط بر اوضاع عصر و زمان خود. ایشان شاعری بوده است که به ادبیات جهان آشنایی کامل داشته است.

استاد خلیلی بنا بر مشکلاتی که در آوان کودکی برایش پیش آمده بود، نتوانست که از تعلیمات مسلکی برخوردار شود، ولی دسترسی استاد به کتاب خانه غنی سلطنتی، (در عهد سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه جنت مکان. ولی احمد نوری) باعث آن شد که ایشان اندیشه های خود را به کرسی بنشاند.

از جمله کارکرد های مهم استاد، همین بس که ایشان ۵۰ سال به معارف افغانستان خدمت کرده است و برای اولاد این وطن از جان و دل مایه گذاشته است.

استاد خلیلی از جمله شاعرانی است که بعد از خود آثار گران بها برای نسل های بعدی خود به جا گذاشته است که از جمله این آثار مهم یکی هم دیوان اشعار استاد است که در دوازده بخش ترتیب گردیده است. و هربخش آن نمادی است، از اندیشه ها، افکار و ناله های جان سوز استاد، که تا آخرین لحظه های زندگی خود برای وطن فریاد می زند و اشعارش مردم وطن خود را به آزاده گی و آزادی دعوت مینماید.

استاد خلیلی با دیوان اشعار خود و شعرهایی که در باره مقاومت سروده است، جهان شرق را دگرگون ساخت که اینک خودم در دیوان اشعار استاد خلیلی صنعت تلمیح را جست و جو نموده ام.

چون به گفته خود استاد خلیلی در این دنیا انسان خود یک رمز ناگفته است که باید جست و جو شود، تا راز زندگی اش، کشف شود. من هم به همین منظور این تحقیق را انجام داده ام. امید که درخور مطالعه باشد.

## زندگی استاد خلیلی در روزشمار تاریخ

استاد خلیل الله خلیلی فرزند میرزا محمد حسین مستوفی الممالک از خانواده صافی، در سال (۱۳۲۵ ه ق)، در کنار دریای کابل در عمارتی که روزی به نام باغ "جهان آرا" یاد می شد و از تفرجگاه های شاهان مغول بوده است، متولد شد. پدرش محمدحسین خان از اشخاص کاردان، دانشمند و مقتدر دربار امیر حبیب الله خان سراج الملت و مادرش دختر عبدالقادر خان صافی از خوانین معروف کوهستان و خواهر عبدالرحیم خان نایب سالار بود. (۴، ص ۳۴)

مستوفی الممالک محمد حسین خان در اصل از روستای سید خیل گلپهار است که در آن زمان به کوهستان شهرت داشت و از متنفذین آن محل بود و در دربار امیر، بعد از وی و برادرش سردار نصرالله خان، مقام سوم مملکت را یافته بود.

دوره امیر حبیب الله خان سراج الملت عصر بیداری، آشنایی با تحولات جهان که طرح مفاهیمی چون آزادی، وطن دوستی، ترقی پسندی و تجدد طلبی، مساوات و قانون را به همراه داشت؛ از سوی قشر روشنفکر جامعه در شکل حرکت مشروطه خواهی تبارز نمود. هرچند این نهضت در مراحل ابتدایی توسط امیر سرکوب شد، با آن هم بر مبنای عینی رشد جامعه به طور مخفی و باروش معتدل به تکامل خویش ادامه داد.

بنابر این در اواخر سلطنت امیر حبیب الله خان، دو جریان سیاسی مختلف که یکی محافظه کاران که در راس آن برادر امیر نایب السلطنه سردار نصرالله خان و دیگر گروه تحول طلب و مشروطه خواه که در صدر آن از اهل دربار امان الله خان فرزند

امیر قرار داشت، شکل گرفته بود. مستوفی الممالک محمد حسین خان، جانب محافظه کاران و سردار نصرالله خان را داشت، همچنان میان وی و امان الله خان مناسبات حسنه وجود نداشت. (۸، ص ۸۴)

زمانیکه امیر حبیب الله خان در کله گوش لغمان به قتل رسید، میان این دو گروه، کشمکش برای رسیدن به قدرت آغاز گردید. سرانجام گروه تحول طلب که در رأس آن شهزاده جوان امان الله خان عین الدوله و در کنار آن مشروطه خواهان و شخصیت های دانشمند و مبارزی چون: محمود طرزی، محمد ولی خان دروازی و امثال آنها قرار داشتند، توانستند، تاج و تخت را از نایب السلطنه باز ستانند.

با رویکار شدن امان الله، سردار جناح مخالف به عقوبت سختی دچار شد. از جمله محمد حسین خان به تاریخ ۱۴ ثور ۱۲۸۹ خورشیدی به دار آویخته شد. به این صورت خلیل الله خلیلی در ایام کودکی در سنین دوازده سالگی از داشتن پدر محروم گردید. پدرش چنانکه گفته شد مردی دانشمند و با فضل بود، خانه اش جایگاه کتاب و مطالعه و رفت آمد اهل علم و ادب بود، این محیط بر این کودک و رشد ذکاوت ذهنی وی تاثیر به سزایی داشته است. مرگ پدر و قیل از آن مرگ مادر در سنین هفت سالگی و ضبط دارایی ها و املاک که از پدرش مانده بود، روزگاری تیره و دشواری را بر او تحمیل نمود. به خصوص که او فرزند یک مقتول سیاسی بود و عقوبت پدر به او هم سرایت میکرد. (۴، ص ۳۶) املاک و دارایی آنها ضبط شد، وی مدت دوازده سال در املاک مامایش عبدالرحیم خان، محبوس وار به سر برد. پس از آن هم از املاک پدرش توانست صرفاً چند جریب را واپس به دست آورد. و آنرا به وجه معیشت خویش سازد. با چنین وضع غم انگیزی که در ایام کودکی برای خلیلی پدید آمد نتوانست تحصیلات خود را به طور رسمی و منظم به پایان رساند؛ مگر دانش اندوزی را به طور پراکنده نزد استادان مختلف ادامه و به چنان مدارج کمال رسید که در دهه بی سی خورشیدی در پوهنتون کابل تدریس می نمود. (۴، ص ۳۷)

علوم عربی مانند صرف، نحو، فقه و تفسیر را آموخت. از استاد بیتاب طور خصوصی ادبیات را فرا گرفت و اکثر علم و دانش خود را از طریق مطالعه شخصی به دست آورد، که نشانه هوش و ذکاوت سرشار استاد است.

بالاخره ندایی از آسمان فرا رسید و ستاره بی شرق را که نمادی از دانش و فراست بود با خود به آسمان برد ولی در زمانی که دور از گلزار وطن بود. و بالاخره در سال ۱۳۶۶ در ماه ثور به عمر هشتاد سالگی وفات نمود. (۸، ص ۸۴)

## کارکرد های استاد خلیلی

استاد خلیلی در اواخر عصر امانیه چندی به حیث معلم و سر معلم در مکتب میر بچه کورت ایفای وظیفه می نمود. بعد در زمره مأمورین وزارت مالیه به حیث محاسب شامل کار شد. در ایام سلطنت امیر حبیب الله کلکانی مدتی مستوفی و مدتی والی مزار شریف گماشته شد.

با سقوط حکومت حبیب الله کلکانی توسط محمد نادر شاه، خلیلی نیز که از زمره نزدیکان وی به شمار میرفت، به تاشکند پناه برد و مدت چند ماه را در آنجا سپری نمود، تا آنکه معافیتهی که ممکن است با میانجیگری نایب سالار عبدالرحیم خان مامای شان فراهم شده باشد (۸، ص ۸۹) زمینه را برای برگشت خلیلی به وطن باز نمود.

استاد خلیلی مدت چند سال را بعد از عودت به کشور، به مطالعه و تحقیق پرداخت. در همین سالهاست که استاد خلیلی کتاب "آثار هرات" را به رشته تحریر در آورد.

در زمان صدارت محمد هاشم خان که عبدالرحیم خان سمت معاون وی را داشت، خلیلی نیز از (۱۳۱۱ ه ق) مدت سیزده سال به حیث دبیر اول صدارت ایفای وظیفه می نمود. تا اینکه در (۱۳۲۴ ه ق) عبدالرحیم خان و خلیلی هردو زندانی شدند. هنوز

یک سال از زندانی شدن آنها سپری نشده بود که محمد هاشم برکنار و به جای وی شاه محمود خان صدراعظم می شود. استاد خلیلی و بسیاری از زندانیان دیگر آزادی نصیب شان میگردد. سپس به حیث منشی دارالانشای مجلس وزراء و بعد رئیس مستقل مطبوعات و پس از آن مشاور مطبوعاتی پادشاه افغانستان محمد ظاهر شاه تعیین گردید. اشتغال شاعر در چنین مقام های بلند دولتی و توفیق مسافرت به کشورهای خارجی، زمینه شناخت و ارتباط گسترده ای او را با شخصیت های علمی و فرهنگی سایر کشورها نیز فراهم می آورد. استاد خلیلی در ایجاد مناسبات فرهنگی با کشورهای همسایه، زیاد کوشید، در سیمناها و کنفرانس های ادبی مختلف ضمن تدریس در پوهنتون کابل اشتراک کرد. (۸، ص ۷۹)

خلیلی در دوران صدارت محمد هاشم میوندوال به حیث سفیر افغانستان در جدّه مقرر شد. استاد خلیلی، تقریباً حدود یک دهه در جدّه، بغداد و در عین زمان به طور غیر مستقیم در سوریه، بحرین، کویت، اردن، قطر و ابوظبی و وظیفه سفارت افغانستان را به عهده گرفته بود.

استاد خلیلی در دوران جهاد کشور هم در جنگ شرکت داشته است و اما در چگونگی شرکت او از طریق اشعار پرشور و پرسوز بود که برای اولاد وطن سرود، و با آن اشعار مردم را علیه رژیم دعوت می نمود. اندیشه و افکار او همیشه این بود که چطور بتواند به وطن و اولاد وطن خدمت کند. یاد آن استاد بزرگوار گرامی و روحش شاد و راهش پر رهرو باد و جنت برین جایش باد.

## مقام ادبی استاد خلیلی

بی تردید خلیل الله خلیلی مشهور ترین شاعر معاصر افغانستان است، او شاعری در قالب، کهن گرا و در بیان نواندیش، از سویی وارث سنت زیبایی شناسی قدیم است و به همین اعتبار به فصاحت و استواری زبان اهمیت میدهد و از سویی بنا بر طبع نوجویی خود، کوشیده است در همان چارچوب قالب های کهن، نوآوری هایی به خرج دهد و در این مسیر از کاربرد قالب های مثل چار پاره هم پرهیز نکرده است.

استاد خلیلی در قصیده پیرو سبک خراسانی بوده و در اسلوب به عنصری و فرخی توجه داشته و در مثنویات از نظامی گنجوی بهره جسته و به خداوندگار بلخ حضرت مولانا جلالالدین محمد اقتدا نموده است.

استاد خلیلی انواع و اقسام شعر را در کمال عذوبت و پختگی سروده است و اشعارش از تنافر و تعقید به دور و دارای روانی و استحکام کامل بوده، از سلامت و فصاحت بالایی برخوردار می باشد. (۵، ص ۳۰)

به استناد آثار استاد و با تصدیق همه فرزندگان عرصه فرهنگ و ادب، استاد خلیلی از استادان مسلم و بی بدیل نظم و نثر کشور ما در روزگار معاصر می باشد؛ تا جایی که غزل سرای بزرگ، قصیده سرای توانا و شاهنشاه سخن دری، و بیهقی روز گارش خوانده اند. (۱۰، ص ۵۶)

## اندیشه های خلیلی

خلیلی از نخستین سروده اش که مرثیه بی است در شهادت پدر، تا واپسین آفریده هایش اندوهی را به نوا آورده است که بر او تحمیل شده و آزادی را فریاد زده است که از او دریغ داشته اند.

خلیلی سرایشگر اندوه و آزادی است عاشقانه ترین غزل هایش، انباشته ای از این اصل ها است تا جایی که می شود گفت خلیلی اصلاً غزل عاشقانه ندارد، از عناوین و محتوای همه پارچه های شعرش اندوه می تراود و فریاد آزادی می ریزد و آن که از درد خلیلی آگاه نیست شاید انگارد که خلیلی از جفای معشوق می نالد اما؛ آشنایان غم بزرگ او را که تا آخر رهایش نکرد خوب می شناسد. (۱۰، ص ۵۷)

اساسی ترین محور و گسترده ترین موضوع در اشعار استاد خلیلی، وطن دوستی و عشق به وطن و تاریخ، فرهنگ و مردم میهن اوست. و به همین سبب نه تنها جلوه های ناب این تعلق خاطر را در سروده های او می بینیم، بلکه این کشش و علاقه را در مناسبت های متعدد گوناگون، همچنان حاکم بر ذهن و زبان و عاطفه و اندیشه او می یابیم. اشعار او از این دیدگاه بازتابنده لطیف ترین و عمیق ترین عواطف مردم میهن اوست، او این احساسات و عواطف را از یک سو می پالاید و از سوی دیگر آن را با واقعیت های موجود جامعه اش می آمیزد، نتیجه این پالایش و آمیزش، آرزوهای ناب و متعالی میهن است که برای تمام گروه های قومی، دین و زبان سرزمین او دلنشین و پذیرفتنی است. این عشق به وطن در زندگی و اشعار و آثار خلیلی مفهوم بسیار گسترده دارد و تنها حدود جغرافیایی، سیاسی و مردمان خاص را در بر نمی گیرد، بلکه حوزه های وطن او از دورترین نقطه های پیوند فرهنگی تا نزدیکترین روابط تأریخی، سیاسی و اجتماعی و استوارترین علایق دینی و مذهبی و سنتی را شامل می شود. (۵، ص ۳۱)

آنچه به وطن دوستی و وطن در شعر استاد خلیلی ارتباط میگیرد باید گفت که کمتر شعری از ابر مرد قلمرو سخن را میتوان سراغ کرد که به نحوی آنجا حس وطنخواهی و وطن دوستی در آن متبلور نشده باشد.

در این شکی نیست که استاد خلیلی نه تنها ادیب و شاعر بود بلکه از سیاسیون زمان خویش نیز به شمار می رفته است و چنین مرد چگونه می توانست در فکر میهن و وطن نباشد شاعر ژرف بین و نازک طبع، با دلی زیباجو و زیبا خواه و سر پرشور و مرد سیاسی و وارد به جریانات عصر و زمان خود، این است صفاتی که در تاریخ ادب و زبان دری از او شخصیتی جاویدانه و نام ماندگار ساخت.

خلیلی در حقیقت داعیه وطن پرستی را همواره در خود می پروراند، عشق خلیلی را به وطن می توان در این شعر به خوبی دریافت که چگونه به عشق به وطن جنبه بی تقدیس می دهد: (۵، ص ۳۲)



هان ای وطن می پرس چرا می پرستمت  
چون برتری ز جان، همه جا می پرستمت  
باصد هزار دست دعا می پرستمت  
باگونه گونه جور و جفا می پرستمت  
از یاد قوم برهنه پا می پرستمت  
در عالم فنا و بقا می پرستمت  
هم آشکار و هم به خفا پرستمت

داند خدا که بعد خدا می پرستمت  
ذرات هستییم ز تو بگرفته است جان  
در نیمه شب که باز کند آسمان درش  
با آن همه مصیبت و زندان که دیده ام  
ارباب جاه در خور تعظیم نیستند  
در تنگنای زندگی و خوابگاه قبر  
هم با صریر خامه و هم با زبان دل

(۴، ص ۲۵۶)

استاد خلیلی در هر جا و در هر حالی که بوده با وطنش به سربرده و هرگاهی که بنا به دلایلی دور از وطن به سر می برده، باز هم یاد وطن در دلش زنده بوده است وی زمانی که سفیر افغانستان در جده بود، خود را در بند میدید، به یاد وطنش می تپید و می سوخت و این احساس در جامه غزل زیبا و جاویدانه اش از خامه سحر انگیزش چنین تراوش کرد:

نالہ به دل شد گرہ، راه نیستان کجاست؟      خانہ قفس شد بمن، طرف بیابان کجاست؟  
اشک به خونم کشید، آہ به بادم سپرد      عقل به بندم فگند، رخنہ زندان کجاست؟  
گفت پناہت دہد، در رہ آن خاک شو      آنکہ شدم در رهش خاک، بگو آن کجاست؟  
روز به محنت گذاشت، شام به غم شد سحر      ساقی گل چہرہ کو، نعرہ مستان کجاست؟  
در تف این بادیه، سوخت سرا پا تنم      مزرع آتش گرفت، نم نم باران کجاست؟  
موج نلرزد بر آب، غنچہ نخندد بہ باغ      برگ نجنبد بہ شاخ، باد بہاران کجاست؟  
خوب و بد زندگی، بر سر ہم ریختند      تا کند از ہم جدا، بازوی دہقان کجاست؟  
برق نگہ خیرہ شد، شوق ز دل رخت بست      خانہ پر از دود شد مشعل رخشان کجاست؟  
نالہ شدم، غم شدم، من ہمہ ماتم شدم      آن دل خرم چہ شد، آن لب خندان کجاست؟  
ابر سیہ شد پدید، باز بہ چرخ سخن      اختر برج ادب، مرد سخن دان کجاست؟  
ہم نظر "بوعلی"، ہم قدم "بوالعلا"      ہم نفس "رودکی"، ہم دم "سلمان" کجاست؟

مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نام جوست

نام چو جاوید شد، مردنش آسان کجاست

(۴، ص ۲۵۱)

پایان قسمت اول

ادامه دارد

